



## املی نصرالله راوی نبرد و پایداری در لبنان

د. اکرم روشنفکر(\*)

◆ تاریخ دریافت: ۲۰۲۳/۰۳/۰۴

◆ تاریخ پذیرش: ۲۰۲۳/۰۴/۱۷

### چکیده

اغلب صاحب‌نظران آثاری را که در ادبیات پایداری برجای مانده، زیر مجموعه ادبیات متعهد قرار می‌دهند که البته این شمارش به سبب وجوه مشترکی هست که این آثار با آن ادبیات دارد، اما از آن جا که پایداری اغلب در برابر تصرف غیرمشروع نیروهای متجاوز حاصل می‌آید، ادبیات پایداری را می‌توان ثمره برومند ادبیات جنگ دانست. از همین رو مقاله حاضر درصدد است به روش توصیفی - تحلیلی داستان جنگ را در آثار املی نصرالله (۲۰۱۸-۱۹۳۱م) بانوی صاحب قلم لبنان بررسی کند تا به ثمره برومند آن که پایداری است، دست یابد. این نویسنده نام‌آشنا از ۱۹۶۲م که نخستین داستان بلندش را به زیور طبع آراست تا سال ۲۰۱۸م، داستان‌های بلند و کوتاه بسیاری را به قلم تحریر کشید که در ساحت‌های گوناگون

(\*) استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان، ایران. [Saneh210@yahoo.com](mailto:Saneh210@yahoo.com)

قابل ارزیابی است. یکی از موضوعاتی که ایشان بدان پرداخته و داستان‌های کوتاه و بلند متعددی را درباره‌اش برجای نهاده، حادثه جنگ داخلی لبنان است. این داستان‌ها موضوع پژوهش حاضر قرار گرفته‌اند تا استراتژی مقاومت ضمن پرداختن به داستان جنگ داخلی لبنان آشکار گردد. مهم‌ترین نتیجه پژوهش حاضر روایت دگرذیسی جنگی است که با قلم توانای املی نصرالله هندسه بدجشمش نمودار گشت و به روایت اشغال بیروت و تجاوز نظامیان صهیونیست به لبنان کشیده شد. نویسندگان سپس با پرداختن به حادثه ناگوار جنگ داخلی بن مایه پایداری را که باعث ناکامی چشمداشت‌های رژیم صهیونیستی در لبنان شد، در ادبیات جنگ برملا نمود.

**واژگان کلیدی:** جنگ داخلی لبنان، داستان جنگ، پایداری، املی نصرالله

## ۱- مقدمه

قرن بیستم بیش از هر سده دیگر به موازات پیشرفت‌های انسان معاصر، شاهد تخاصم بشر بوده که به دو جنگ خاتمان‌سوز اول و دوم انجامید. دو جنگ جهانی به فاصله ۲۰ سال از یکدیگر، نه تنها سرنوشت ملل را تحت الشعاع قرار دادند؛ بلکه تحولی شگرف در ادبیات پدید آوردند. در نتیجه آثار شاعران و نویسندگان تحت تأثیر آن دو جنگ قرار گرفتند و ادبیات جنگ - با نام‌های مختلف و به فراخور نقش و موضع‌گیری نسبت به جنگ - ولادت یافت.

گفتنی است که یکی از حوادث ممکن در وقوع جنگ، یورش طرف مقابل به شهرها و هدف‌گرفتن مواضع شهری است و طبعا آمار قربانیان این جنگ با جان باختن غیرنظامیان افزایش می‌یابد و ضمن وارد آمدن خسارت مالی و جانی گسترده، متخاصم درصدد ایجاد جنگ روانی بر می‌آید. البته موفقیت این روش که به جنگ شهرها مشهور است، در گرو عوامل بسیاری است، زیرا طرف مقابل از بیرون مرزها یورش آورده و به روشنی نام متجاوز به خود می‌گیرد (میرعابدینی، ۱۳۸۶ هـ.ش، ج ۳، ص ۹۱۰).

اما گاهی شهرها صحنه درگیری می‌شوند و دو طرف متخاصم شهروندان یک مرز و بوم هستند. طرفین جنگ بر اثر اختلافات گروهی و طایفه‌ای و دسته‌بندی‌های حزبی و دلایل دیگر در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و احیانا توسط صاحبان منافع جنگ بیش از پیش تحریک می‌گردند. این روش متخاصم جنگ داخلی نام گرفته و بسا ممکن است مانند جنگ بسوس اعراب جاهلی (ضیف، ۱۹۶۰م، ص ۶۵) سال‌ها به درازا کشد.

جنگ داخلی لبنان که دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی را درنوردید و خسارت‌های جانی و مالی فراوانی در کشور برجای گذاشت (نصرالله، ۲۰۰۶م، ص ۱۷۵)، تأثیر شگرفی بر ادبیات جنگ نهاد و داستان‌های کوتاه و بلندی که ره‌آورد آن جنگ بود، به قلم نگارش ادیبان درآمد (شعبان، ۱۹۹۹م، ص ۱۵۸) که از جمله ایشان بانو «املی نصرالله» است (صیداوی، ۲۰۰۳م، ص ۱۱۱-۱۱۸).

املی ابوراشد مشهور به املی نصرالله متولد دهه ۳۰ قرن بیستم<sup>(۱)</sup> در روستای کفیر واقع بر دامنه غربی کوه شیخ در جنوب لبنان چشم به جهان گشود. او پس از تحصیلات مقدماتی و دبیرستان به دانشگاه راه یافت و هم‌زمان به روزنامه‌نگاری پرداخت و در ۱۹۵۸م مدرک کارشناسی خود را دریافت نمود. بانو املی یکی از نویسندگان مقالات مجله «صوت المرأة» بوده که در سال ۱۹۴۴م تأسیس گردید (زیدان، ۱۹۹۹م، ص ۶۹۱).

بانو املی در ۱۹۸۲م شاهد سوختن و ویرانی منزل خانواده خویش در جنوب لبنان توسط نظامیان متجاوز صهیونیست بود که با هدف سقوط پایتخت جنوب کشور را اشغال کردند (حطیط، ۲۰۰۴م، ص ۴۹). او نه قبل از آن حادثه و نه پس از آن، دست از نوشتن نکشید. به نظر می‌رسد، بانو در این دوره، به دو موضوع جنگ و مهاجرت توجه داشته و از همین رو به شایستگی از عهده حادثه‌پردازی داستان

(۱) زیدان در کتابش تاریخ ولادت او را ۱۹۳۵م ذکر کرده است، اما این تاریخ اغلب در فضای اینترنت، سال ۱۹۳۱م است.

بلند «پرواز برعکس عقربه زمان»<sup>(۱)</sup> بر آمده و تلفیق موفقی را از دو حادثه بدشگون جنگ و مهاجرت ناخواسته در این داستان خویش به ودیعه نهاده است.

این نویسنده توانا که در پی آتش‌سوزی منزل پدری در آن تجاوز، شاهد تباہ شدن نسخه‌های خطی ارزشمندی بود که میراث خانوادگی به شمار می‌آمد، در طول جنگ داخلی که بسان تب نوبه اهالی بیروت را درگیر نمود، از این شهر مهاجرت نکرد و از همین رو با چشم و گوش و دل و خرد خویش شاهد واقعیت هولناک نبردی بی‌هویت گردید. او در مقدمهٔ رمان «آن خاطره‌ها» می‌نویسد: «با شعله‌ور شدن آتش جنگ و گذشت ایام، حوادثی به وقوع پیوست و معادلاتی شکل گرفت که در خرد نمی‌گنجید. بسیاری از دوستان و آشنایان رنج مهاجرت بر خود هموار ساختند و من درصدد برآمدن تا خود و خانواده را از جنگی که بسان تب نوبه دامن‌گیرمان شده بود، در امان دارم. از این رو شروع به نگارش داستان‌هایی نمودم. پس از مارس ۱۹۷۶م بر آن شدم تا روزشمار جنگ را به تحریر کشم و احساسم را نسبت به تلخی و دشواری آن ایام بیان دارم.» (روشنفکر، ۱۳۹۳هـ. ش، ص ۸۵).

بانو املی در گفتگویی با «یسری الامیر» دربارهٔ شرایط دشوار زندگی در میان ستیزه‌جویان بیرونی چنین می‌گوید: «از ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۵م درگیری افراد گروهک‌ها پیرامون منزل من بود و شبه‌نظامیان برای شکار قربانی خود، به پشت‌بام می‌رفتند و نمای منزل هم گلوله باران می‌شد و ما در خانه‌ی خود زندانی شده بودیم». ایشان سپس دربارهٔ نگارش داستان جنگ ادامه می‌دهد: «من نویسنده داستان بلند هستم. داستان‌های کوتاه را در فرصت میان دو داستان بلند می‌نویسم. من رمان جنگ نوشتم، اما نه با شتاب، زیرا قادر نیستم قلم و زغال شعله‌ور را در دست نگه دارم. پس فرصتی می‌طلبم تا ذهن صاف شود و بتوانم نگاهی زلال به موضوع داشته باشم.» (info@al-adab.com نشریه الکترونی الآداب: ۱۰/۱۰/۱۳۹۹).

(۱) ترجمه فارسی کتاب «الإقلاع عکس الزمن» با عنوان «پرواز برعکس عقربه زمان» در سال ۱۳۹۹ هـ. ش انتشار یافته است.

ایشان دربارهٔ مجموعهٔ داستانی «توشه روزانه‌ی ما»<sup>(۱)</sup> و داستان کوتاه «انفجار» آن که در ادامهٔ بدان خواهیم پرداخت، می‌گوید: «من انفجاری را که در سوپرمارکت دیدم، وصف کرده‌ام. آن انفجار باعث سردردی لعنتی شد و با خود گفتم که از این درد رها نمی‌شوم، مگر آن‌چه را که باعث صدمه‌ام شده، بنویسم. پس نشستم و داستان را نوشتم.»

ناگفته پیداست که املی نصرالله افزون بر آن که «مام رمان عربی» است، شاهدِ شکیبا و مقاوم بزم نامیمونی است که بیگانگان متجاوز را به میهن کشاند. از همین رو پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که استراتژی بانو املی نصرالله در نگارش داستان جنگ چگونه شکل گرفت و در چه نتایجی به بار نشست؟

## ۲- پیشینهٔ پژوهش

آثار بانو املی نصرالله از زمانی که وارد بازار ادبیات و فرهنگ شد، مورد استقبال اهل ادب قرار گرفت و از همین رو مجموعه‌ای شایان ذکر از مقالات و کتاب‌هایی در مورد آثار ایشان موجود است که ۵۵ مقاله و کتاب به قلم جوزیف زیدان در کتاب «مصادر الأدب النسائي في العالم العربي الحديث» احصاء و گزارش شده است. از جمله:

- ابي شقراء، شوقي، ربيع ۱۹۶۳م، العفوية غير المحدودة- طيور أيلول، بيروت، فصلنامه ادب (س ۲، ع ۳)، ص ۱۱۹-۱۲۱.
- السعيد، أمينة، شباط ۱۹۶۳م، طيور أيلول لون من الأدب العفيف، بيروت، الصياد: ص ۲۸-۳۰.
- جواد، محسن، ديسمبر ۱۹۸۳م، قراءة في رواية الباهرة (س ۱، ع ۱۲): ص ۱۱۷-۱۱۹.
- دعكور، نديم، تموز ۱۹۸۷م، مقابلة الزمن الروائي بطرح المسألة نقدياً من طيور

(۱) ترجمه فارسی کتاب «خبزنا اليومي» با عنوان «توشه روزانه ما» در سال ۱۳۹۸ هـ ش انتشار یافت.

- أيلول إلى الإقلاع عكس الزمن، بيروت، الأنوار (س ٢٨، ٦٤)، ص ٨.
- البتة مقالات دیگری نیز در نقد آثار املی نصرالله موجود است. از جمله:
- محمدی فرد، طاهره، ١٣٩٢ هـ.ش، مقارنۀ بین املی نصرالله و سیمین دانشور فی النظرة لـ الأنا و الآخر من خلال روایتی سووشون و تلك الذکریات، لبنان، الدراسات الأدبیة فی اللغة العربیة و الفارسیة و تفاعلهم، دوره ٤٤، شماره ٩٠، پیای ٩٠، ص: ٢٢٣ - ٢٤٩.
  - نویسنده طیّ ایده «من و دیگری» میان قهرمانان این دو رمان مقایسه نموده و نقاط مشترک و متفاوت آنان را ضمن تحلیل شخصیت‌ها بیان کرده و نتیجه می‌گیرد که زری در رمان دانشور بیش از مها مدافع حقوق زنان است، ولی موضع هر دوی آنان نسبت به جنگ کاملاً منفی است.
  - رستم‌پور، رقیه و همکاران، ١٤٤١ هـ.ش، التقاطب المکانی فی روایة طیور ایلول لاملی نصرالله، تهران، مجله دانشگاه خوارزمی، ج ١، عدد ٢: ص ١٤٣-١٤٥.
  - نویسندگان این مقاله، به عنصر مکان و انواع آن در رمان طیور ایلول پرداخته و با تحلیل شخصیت اصلی داستان، از زندگی در روستا و تضاد آن با زندگی شهری و آسیب‌های مترتب بر زندگی روستایی سخن گفته‌اند.
  - گنجیان، علی و همکار، ١٣٩١ هـ.ش، الهجرة والمرأة فی روایة الإقلاع عکس الزمن، تهران، دراسات فی اللغة العربیة و آدابها، شماره ١٠ و ١١.
  - نویسندگان در این مقاله به پدیده مهاجرت از لبنان طیّ دهه هفتاد تا دهه نود پرداخته و آثار سوء آن را مورد ملاحظه قرار دادند و از پدیده گمگشتگی و مدنیّت سخن گفته‌اند.
  - در همین راستا می‌توان از دو کتاب ذیل نیز نام برد:
  - عید، منصور، ١٩٩٥ م، قضایا إنسانیة فی روایات املی نصرالله، بیروت، دارالفکر اللبناني.
  - شایان ذکر است، منصور عید در این کتاب، از حضور عاطفی بانو نصرالله در

شخصیت اصلی طیور ایلول یاد کرده و با اشاره به رضوان که قهرمان داستان بلند «پرواز برعکس عقربه زمان» است، قائل به حضور نمادین وی به عنوان غربت‌نشین یا هر انسانی است که تعلق به آب و خاک موضوع معتنا به اوست. وی معتقد است، بانو نصرالله با صداقت و تجربه ژرف زن شرقی از بحران‌های مشرق زمین رنجور بوده است.

- طنوس، جان نعوم، ۲۰۰۲م، قراءة نفسیة فی أدب إملي نصرالله، القاهرة، مكتبة الدار العربيّة للكتاب.

نویسنده در این کتاب به داستان‌های «طیور ایلول»، «شجرة الدفلی»، «الرهينة»، «الجمرالغافی»، «المرأة فی ۱۷ قصة»، «محطات الرحیل»، «اللیالی الغجریة»، «خبزنا الیومی»، «علی بساط الثلج»، «فی البال» پرداخته و با رویکرد روانشناختی از قهرمان این داستان‌ها سخن گفته و شخصیت‌های مثبت و منفی این داستان‌ها را به نقد می‌کشد. با این حال ارزیابی آثار املی نصرالله با موضوع روایت نبرد و پایداری برای اولین بار در پژوهش حاضر صورت پذیرفته است.

### ۳- بحث و بررسی

#### ۳-۱- نظر بانو املی نصرالله درباره داستان جنگ

جنگ داخلی لبنان به عنوان یک کنش اجتماعی پذیرفته شده از سوی طرف‌های درگیر باعث شد که اهالی قلم با احساس غربت، تفرقه و سرافکنگی تمام همت خویش را صرف درگیری و کشتاری نمایند که دامنگیر پایتختی دویاره شده بود، از همین رو وجه همت‌شان بر محکومیت جنگ داخلی و بیان آلام خونین آن قرار گرفت (العید، ۱۹۹۳م، ص ۲۹). گویی قلم‌ها با واری جراحات‌های جامعه جنگ زده درصدد گردآوری پیکر پاره‌پاره جامعه و روان شرخه‌شرخه شهروندانی بودند که نمی‌توانستند از گرداب خون‌رهایی یابند. از همین روست که بانو املی نصرالله در

مقدمهٔ رمان «آن خاطره‌ها»<sup>(۱)</sup> منطق جنگ و ستیزه‌جویی را رد کرده و می‌گوید: «أودّ في بداية كلامي أن أوكد رفضي المطلق لمنطق الحروب من أي نوع كانت» (نصرالله، ۱۹۸۶م، ص ۹). ترجمه: در آغاز سخن دوست دارم موکداً منطق جنگ را (از هر نوعی) رد کنم (نصرالله، ۱۳۹۳هـ.ش، ص ۷).

این در حالی است که گویا او با آن‌که فضای ستیزه‌جویی حاکم بر زندگی شهروندان کشورش را رصد می‌کند، از واژگان نفرت‌انگیز آن دوری می‌جوید و به زبان سرشار از مسامت پناه می‌برد (محمدی فرد، ۱۳۹۲هـ.ش: ۲۲۸) از همین رو «روزشمار گربه»<sup>(۲)</sup> را برای نوجوانان می‌نویسد تا دربارهٔ جنگ، با این نسل سخن گوید، پس در آغاز به خُرده‌گیری صاحب‌نظران چنین با مسامت پاسخ می‌دهد: «يقول بعضهم، أيام الحرب يجب أن تُمحي من الذاكرة وتُطوى صفحاتها نهائياً. هذا رأيي. أما أنا فأقول: يجب أن نتذكّر، لنعتبر وربّما ليكون الماضي أمثولةً لأجيال الغد» (نصرالله، ۱۹۹۹م، ص ۵-۶). ترجمه: برخی می‌گویند: روزهای جنگ باید از خاطره جمعی پاک گردد و طومارش درهم پیچد. این نظری است، اما من می‌گویم باید آن را به یاد آورد تا مایهٔ عبرت شود و بسا روزگار گذشته درسی برای نسل‌های آینده باشد (نصرالله، ۱۳۹۳هـ.ش، ص ۷).

در نتیجه، بانو املی منطق جنگ را نمی‌پذیرد، اما یادآوری مصایب آن را موجب عبرت‌اندوزی و پندآموزی می‌شمرد. پس کالک روایی بانو املی با قلمی که گویی مرکب از آب پیاز ساخته، در نور شمع تذکرش نرم هویدا می‌گردد.

## ۲-۳- روایت بانو املی نصرالله از جنگ

نخستین ایستگاه بانو املی در روایت جنگ، رویداد بدشگون جنگ جهانی است که او در «آتش پنهان»<sup>(۳)</sup> از آن سخن گفته و آسیب‌هایی را که بر مردمش تحمیل

(۱) ترجمه فارسی کتاب «تلك الذكريات» با عنوان «آن خاطره‌ها» در سال ۱۳۹۳ انتشار یافت.

(۲) ترجمه فارسی کتاب «یومیات هر» با عنوان «روزشمار گربه» در سال ۱۳۹۳ انتشار یافت.

(۳) ترجمه فارسی کتاب «الجم الغافي» با عنوان «آتش پنهان» در سال ۱۳۹۴هـ.ش انتشار یافت.



گردید، بر می‌شمرد و از کمبود ارزاق، تعطیلی حرفه‌ها، فقر و مسکنت و شیوع بیماری می‌گوید: «والحرب التي راقب أهل الجورة أحداثها من بعيد، لم توقّهم بل لامست أعماق حياتهم وبدّلت أحوالهم فبارت الأرزاق وتوقّفت الأشغال وغزا الفقر البيوت مثلما غزا الجرادُ الحقولَ فأكل الأخضرَ واليابسَ كما قال شاهين البيري شيخ المعمرين ... وهذا ما حصل لجورة السنديان: انقطع الشريان الذي كان يصلها بالمهجر وتوقّفت المساعدات واختفى السكر والصابون وأصاب الناس الجربُ خصوصاً الأطفال وغزا القملُ رؤوسهم وحتى ضروع الأبقار والمواشي ضربها الشحّ وامتنعت عن العطاء...» (نصرالله، ۲۰۰۰م، ص ۱۴-۱۵). ترجمه: اما جنگ برای اهالی جوره که رویدادهایش را از دور دنبال می‌کردند، نه تنها چیزی نداشت؛ بلکه اعماق زندگی‌شان را هم تحت تاثیر قرار داده و اوضاع و احوال‌شان را دگرگون نمود؛ ارزاق عمومی کم، مشاغل تعطیل و فقر مانند ملخ‌هایی که به مزارع هجوم می‌برند، به خانه‌ها یورش برد و به گفته شاهین البيري شيخ سالخوردگان تر و خشک را نابود کرد... آن چه عاید جورة السنديان شده بود: شریانی که آن را به مهجر متصل می‌کرد، قطع شد و کمک‌ها متوقف گردید. شکر و صابون و ... کمیاب شد. مردم و بویژه کودکان به بیماری پوستی مبتلا شدند و سرشان شپش گذاشت. حتی پستان گاوها و چهارپایان نیز بخیل شد و از بخشش خودداری کرد (نصرالله، ۱۳۹۴هـ.ش، ص ۱۰).

بانو املی که خود به اقتضای سن، شاهد جنگ جهانی نبود، سند سخن را در «آتش پنهان» به نسل سپیدموی رسانده تا به منظور باورپذیری داستان، رشته روایت را به آنان سپارد و با شخصیت‌پردازی سزا، از ایام دور سربازگیری حکومت عثمانیان و خدمت اجباری نسل جوان شهری و روستایی در جنگ جهانی سخن به میان می‌آورد. او با پرداختن به پدیده مهاجرت ناخواسته نسل جوان، به صدمات حاصله از جنگ جهانی در خطه شامات و کوچ مردم راه می‌برد و گهگاه از موضوع مهاجرت به عنوان مانور بهره می‌جوید تا نرم نرم از استراتژی روایی خویش چهره گشاید. چنان که در رمان «پرواز بر عکس عقربه زمان» از مهاجرت مردم کشورش در

دو بازه زمانی سخن می‌گوید. بازه نخست؛ زمانی است که برادر زن رضوان (قهرمان داستان) از اجباری عثمانیان گریخت و تن به مهاجرت سپرد (نصرالله، ۱۹۸۴م، ص ۲۳۰). و بار دوم زمانی که مردم برای گریز از جنگ داخلی لبنان تن به سفر داده و در فرودگاه بین‌المللی بیروت بار و بینه پراکندند. (همان، ص ۳۱) به این ترتیب مهاجرت ناخواسته شهروندان لبنانی از شهر و دیار خویش که همان کوچ اجباری است که از طرف جنگ‌طلبان بر مردم تحمیل می‌گردد، نخستین آسیب جامعه جنگ‌زده است که با روایت بانو املی در داستان‌های او رخ می‌نماید.

البته بانو املی از مهاجرت‌هایی نیز سخن گفته که به خواست فرد مهاجر صورت پذیرفت، اما این مهاجرت نیز وقتی به بازگشت می‌انجامد و فرد مهاجر به میهنی برمی‌گردد که در آتش جنگ داخلی می‌سوزد، آسیب روانی مترتب بر شهروندان جنگ‌زده، به نوعی دیگر در وی رخ می‌نماید. از همین رو «حنان» قهرمان رمان «آن خاطره‌ها» از شنیده‌هایش دربارهٔ ستیزه‌جویی‌های جنون‌آمیز جنگ داخلی به تنگ می‌آید و با ناباوری پرسش‌های مکرر و مخالفت‌های نافرجامی را ابراز می‌دارد. او نمی‌تواند درک کند که چرا تک‌تیراندازی که برای نشان دادن مهارت تیراندازی خویش سر کودکی را در آغوش مادر مسکینش هدف می‌گیرد و او را به قتل می‌رساند، کار خود را حادثه‌ای جالب می‌نامد؟ (نصرالله، ۱۹۸۶م: ص ۳۵-۳۶).

این پرسش‌ها و ده‌ها مشابه آن تا پاسی از شب، پاسخی ندارد. از همین رو میزبان «حنان» می‌گوید: «تریدین أن أشرح لك في هذه الساعات المتبقية من الليل أسبابَ أفضح حرب عرفها شعبنا؟ لماذا تُكثرين الأسئلة يا حنان؟» (همان: ص ۳۳). ترجمه: آیا می‌خواهی در این ساعات باقی مانده از شب دلایل زشت‌ترین جنگی را که ملت ما به خود دید، برایت توضیح دهم؟ حنان! چرا اینقدر سوال می‌پرسی؟ فهمیدن این موضوع چه سودی به حالت دارد؟ (نصرالله، ۱۳۹۳هـ.ش: ص ۲۷).

در واقع، مهاجران لبنانی در دو جمع مذکور که در آثار بانو املی پراکنده شده‌اند، دسته نخست شهروندان لبنان را تشکیل می‌دهند و دسته دوم جمعیتی متکثرند که

با وجود تفاوت افکار و سلیقه‌های گوناگون در دو گروه بزرگ شناسایی می‌شوند. گروه اول را بانو املی در داستان کوتاه «آسیاب گم‌شده» از کتابی به همین نام<sup>(۱)</sup> شناسایی نموده و می‌گوید: «منذ أ شهر و دنیاها تدور بها وهي تلبي إرادات الغير: الذين فرضوا على بلدها الحرب. الذين دكوا منزلها. الذين شردوا أولادها. الذين سلبوها النوم والأحلام ثم ما تبقى من متاع الدنيا ...» (نصرالله، ۱۹۸۵م، ص ۶۸). ترجمه: ماه‌هاست که دنیایش به دور او می‌چرخد، درحالی که به درخواست دیگران پاسخ می‌دهد: کسانی که جنگ را به کشورش تحمیل کردند. کسانی که خانه‌اش را ویران کردند. کسانی که فرزندانش را آواره کردند. کسانی که خواب و رویا و هر آنچه را که از توشه دنیا مانده بود، از او سلب کردند (نصرالله، ۱۳۹۸هـ.ش، ص ۴۸).

ایشان اداره‌کنندگان جنگ هستند که در مراتب پلکانی گوش به فرمان مرتبه مافوق خویش‌اند، چنان‌که در «آن خاطره‌ها» آدم‌کشی که با «حنان» قهرمان داستان در محفلی به گفتگو نشست، در اثر سُکر و مستی رازش را فاش می‌کند: «... قلت ذلك في نفسي وشددتُ على العنق ... وعادت أصوات القادة تباركني: افتك بهم قبل أن يفتكوا بعائلتك...» (نصرالله، ۱۹۸۶م، ص ۲۰). ترجمه: این سخنان را با خودم گفتم، در حالی که گردنش را شدیدتر فشار می‌دادم ... طنین صدای فرماندهان بازگشته و مرا تأیید می‌کرد: آن‌ها را بکش، پیش از آن‌که خانواده‌ات را بکشند (نصرالله، ۱۳۹۳هـ.ش: ص ۱۶).

البته تیزهوشی این نویسنده داستان جنگ داخلی لبنان بیش از آن است که متوقف بر شناسایی اجیرکننده‌گان آدم‌کش‌ها باشد، لذا وی رتبه‌اعلای این گروه را در موقعیت داستان کوتاه «نحن بخير» از مجموعه داستانی «آسیاب گم‌شده» افشا می‌کند و می‌گوید: «خرجنا تحت وابل القنابل. كانت الحرائق تشتعل في الأبنية المجاورة في الحقائق والمستودعات والسماء تمطر قنابل جديدة من أحدث ما ابتكره العقل الحضاري المتطور ...» (نصرالله، ۱۹۸۵م، ص ۷۹). ترجمه: زیر بارش شدید

(۱) ترجمه فارسی کتاب «الطاحونة الضائعة» با عنوان «آسیاب گم‌شده» در سال ۱۳۹۸ هـ.ش انتشار یافت.

مبها از خانه خارج شدیم. آتش در ساختمان‌های مجاور، باغ‌ها و انبارها زبانه می‌کشید و آسمان مبهای جدیدی را می‌بارید که محصول ابتکار عقل پیشرفته و مدنی بود (نصرالله، ۱۳۹۸ هـ.ش، ص ۵۶).

ناگفته پیداست که بانو املی به وضوح ماشین جنگی ستیزه‌جویی را در لبنان مجهز به مبهای مدرنی می‌داند که زرادخانه غرب درصدد آزمایش کارایی آن‌ها بر می‌آید (نصرالله، ۱۹۸۶ م، ص ۲۱۱) و آنان به جنگ داخلی لبنان به عنوان بازار مناسب و پرسود این کالاها دامن می‌زنند، اما نه کار اداره جنگ داخلی لبنان در چنین موقعیتی متوقف می‌شود و نه بانو املی نصرالله از تیزبینی خویش در به دست دادن سرنخ شناسایی جنگ افروزان دست می‌شوید. از همین روست که نویسنده در «آن خاطره‌ها» به توسعه‌طلبی صهیونیست‌ها و تجاوز آنان راه می‌برد و می‌گوید: «أجبتہ بأیّ لم أفتح المذیاع فہزّ رأسہ وتابع حدیثہ مع نفسہ: قال حرب... قال... سوف یأکلونها علی رؤوسہم... إسرائیل لا تُقہر» (نصرالله، ۱۹۸۶ م، ص ۱۷۰). ترجمه: در جوابش گفتم که اصلاً رادیو را روشن نکردم. سرش را تکان داد و سخنش را با خود ادامه داد: گفت جنگ؛ گفت... همه چیز را بر سر آن‌ها خراب می‌کند... اسرائیل شکست ناپذیر است (نصرالله، ۱۳۹۳ هـ.ش: ص ۱۳۸). به این ترتیب متحدان صهیونیست‌ها اعم از جنگ‌طلبان داخلی و بورس‌بازان اسلحه و مهمات در غرب، در گروه اول تخاصم در لبنان قرار می‌گیرند.

گروه دوم از دسته دوم شهروندان لبنانی عموم مردم‌اند که با تنوع آسیب‌هایی که از جنگ داخلی دیده‌اند، جمعیت متنوعی را تشکیل می‌دهند. بانو املی با شکیبایی ستودنی طی حوادث مختلف داستان‌های کوتاه و بلند بدین آسیب‌ها اشاره می‌کند و از آن‌جا که جنگ داخلی لبنان ماهیتی هرج و مرج‌گرا داشته و بسا که مطالبات مشخصی از سوی فرد متخاصم بروز نمی‌نمود و شمار چشمگیری از قربانیان داستان جنگ داخلی هدف‌هایی برای آزمون مهارت کشتار جنگ‌طلبان قرار می‌گرفتند. از همین رو، بانو املی در «آن خاطره‌ها» دربارهٔ تک تیراندازی سخن

می‌گوید که با هدف‌گیری سر کودک در آغوش مادر، درصدد نشان‌دادن مهارت تیراندازی خویش برمی‌آید، یا در داستان کوتاه «الرصاصه تکتب قصه» از مجموعه «توشه روزانه ما» به شرح بازی دارت تک‌تیراندازی می‌پردازد که برای تسلای خویش و آزمودن مهارتش با گلوله سرخ، سوراخ‌های گشوده را در نمای آپارتمان مسکونی شهروندان بی‌سلاحی هدف می‌گیرد و خرد و کلان را در معرض خطر قرار می‌دهد و نویسنده درباره آن می‌گوید: «بل شعرت بالسلیقة أن هذا الإنسان المجهول يحاول إثبات مهارته...» (نصرالله، ۱۹۹۰م، ص ۵۹). ترجمه: بلکه با ذائقه دانستم که این شخص ناشناس درصدد برآمده مهارتش را ثابت کند (نصرالله، ۱۳۹۸هـ.ش: ص ۴۱). او با ذکر این حادثه، از ناامنی راه یافته به درون خانه که دامنگیر تعدادی زن و کودک گردید، سخن گفته و زمان و مکان و حالت روانی شخصیت‌های داستان را به دقت وصف می‌کند و با ذکر اوقات دشوار ایامی که در هراس و دلهره گذشت، به دریافت کامل آن شرایط هولناک یاری می‌رساند.

با این حال، حادثه داستان کوتاه «الطائر الاخضر» از مجموعه «آسیاب گم‌شده»، از تفریح خطرناک آن تک‌تیرانداز جنگ داخلی آسفبارتر است، زیرا تنها پسر خانواده که پس از سال‌ها انتظار روزی پدر و مادرش گردید و با تنگنای مالی والدین درس خواند و پزشک شد، به گمان آتش‌بس طرفین نزاع، از پناهگاه بیرون می‌آید تا خودرو را به پارکینگ منزل منتقل کند که از تیر و ترکش در امان بماند، اما خمپاره‌ای جانش را می‌ستاند: «وجدوه ملتصقاً بالجدار والسماء تمطر قنابل وصواريخ. أجل كان الرصاص ينهمر مثل المطر وید ابیه تلملم بقایاه وتجمعها فی الحزن...» (نصرالله، ۱۹۸۵م، ص ۲۱۳). ترجمه: او را چسبیده به دیوار پیدا کردند، در حالی که از آسمان بمب و موشک و گلوله می‌بارید. بله! گلوله مثل باران می‌بارید و دست پدرش بقایای [پیکر] او را جمع می‌کرد و در آغوش می‌گرفت (نصرالله، ۱۳۹۸هـ.ش، ص ۱۴۴).

گویی این مردم حق زندگی کردن را از دست داده‌اند، زیرا هر لحظه در معرض خطرند. از همین رو شخصیت داستان کوتاه «الفصل الاخیر» می‌گوید: «... وحظاً

المرء في أن ينتهي بانفجار قنبلة أو سيارة مفخخة بات اقرب من حظّه في أن ينتهي نهاية طبيعِيّة» ( نصرالله، ١٩٨٥م، ص١٦٧). ترجمه: شانس فرد در این که زندگی اش با انفجار بمب یا اتومبیلی بمب گذاری شده‌ای پایان یابد، بیش از آن است که به طور طبیعی به پایان رسد (نصرالله، ١٣٩٨هـ.ش: ص ١١٢).

به نظر می‌رسد وخامت اوضاع تا آن حد بوده که مرگ سایه به سایه شهروندان لبنانی را همراهی می‌کرد. از این رو بانو إملى در داستان کوتاه «نحن بخير» از مجموعه «آسياب گم شده» و داستان کوتاه «المعابر» از مجموعه «خبزنا اليومي» از هنگامی یاد می‌کند که بیروت شکاف برداشت و تنها راه عبور از شرق بیروت به غرب شهر معبری پرمخاطره شد که در رصد جنگ طلبان تک‌تیرانداز قرار گرفت و جان شهروندان را می‌ستاند. از همین رو شخصیت داستانش درباره انتظارش برای نوبت مرگ می‌گوید: «إنّها المصادفة أنا سلمت لكنّ سوای رحل. اليوم كان دورهم ومن يدري متى يجيء دوري. لا يمكننا أن ننسى هذا لحظة واحدة» (نصرالله، ١٩٩٠م، ص ٢٣). ترجمه: تصادفی بود. من سالم ماندم، اما دیگران رفتند. امروز نوبت آنان بود. که می‌داند چه وقت نوبت من می‌رسد. نمی‌توانیم این را لحظه‌ای فراموش کنیم (نصرالله، ١٣٩٨هـ.ش: ص ١٨).

البته جان باختن شهروندان متوقف بر این قبیل مرگ مفاجات نیست، زیرا داستان خون‌آلود جنگ بسا با ربودن شهروندان بی‌سلاح از آستین تروریست‌ها بیرون می‌آمد. از همین رو بانو إملى نصرالله در رمان «پرواز برعکس عقربه زمان» که طبق گفتگوی تلفنی ایشان با نویسنده پژوهش حاضر، برگ‌های پایان دفتر زندگی پدر خود اوست، از اقدام ناجوانمردانه ربایندگان قهرمان داستان سخن می‌گوید. آن در حالی است که رضوان (قهرمان داستان) از سفر دور خود بازگشته و طبق عادت روستاییان در منزل گشوده تا دوست و آشنا و بیگانه به دیدنش بیایند و این موقعیتی است که تروریست‌ها از آن بهره می‌جویند و او را دم در منزلش می‌ربایند: «و حوالی الساعة السادسة من صباح ٢٠ كانون الثاني سنة ١٩٧٦م وبعد

انقضاء ثلاث و ثلاثین ساعة على عملیة الخطف عشر أحد السائقین علی جثة المغدور به لقاءً علی قارة الطريق فسارع إلى مخفر حاصیبا وأبلغ السؤولین...» (نصرالله، ۱۹۸۴م، ص ۳۶۴). ترجمه: حوالی ساعت شش صبح بیستم فوریه ۱۹۷۶م پس از گذشت سی و سه ساعت از آدم‌ربایی، یکی از رانندگان جسد شخص اغفال شده را که بر کف جاده افتاده بود، یافت. پس به پاسگاه حاصیبا رفت و به مسئولان خبر داد (نصرالله، ۱۳۹۹هـ.ش: ص ۲۰۸).

در واقع این مرگ اسفبار تنها سرنوشت پدر بانو املی نصرالله نبود، زیرا نویسنده در داستان کوتاه «مجهول الهوية» از مجموعه داستانی «توشه روزانه ما» به موردی مشابه می‌پردازد. پس کسانی به چشمداشت تصرف منزل بانویی تنها، از بلبشوی جنگ داخلی بهره جسته و بارها او را تهدید می‌کنند که منزلش را رها کند و در نهایت، تروریست‌ها با یورش به منزلش، او را دست و پای و دهان می‌بندند تا جان سپارد: «... كانت مغلولة الیدین والساقین معصوبة العینین، مکمومة الفم، مرضضة الجسم وفاقدة وعیها. اقتربت أجس نبضها لأتأكد بأن فیها رمقا من حیاة، بینما سارع الرقیب إلى قص الحبال التي کبلتها...» (نصرالله، ۱۹۹۰م، ص ۴۶). ترجمه: دست و پایش را بسته بودند. چشمانش باندپیچ بود و پوزبندی بر دهان داشت، تنش کوفته بود و هشیاری نداشت. نزدیک شدم و نبضش را گرفتم تا مطمئن شوم، رمقی از زندگی در وی هست. در حالی که افسر نگهبان شتافت تا طناب‌هایی را باز کند که بانو با آن بسته شده بود (نصرالله، ۱۳۹۸هـ.ش: ص ۳۳).

کاملاً هویداست که ترور در جنگ داخلی لبنان اشکال مختلفی می‌یابد و تروریست‌ها در مقام شکارچیان انسان روش‌های گوناگونی را تدارک نموده بودند. از همین رو بانو املی نصرالله (چنان که پیش‌تر در نقل مصاحبه ایشان اشاره شد) با وقوع انفجاری در سوپرمارکت، درصدد برمی‌آید تا در داستان کوتاه «انفجار» از مجموعه «توشه روزانه ما» به جسد متلاشی یکی از قربانیان آن انفجار جان بخشد و تکه پاره‌های پیکر مادری که به همراه طفل خود برای خرید هفته آمده بود، از

آن فاجعه اسفبار سخن گوید: «أذكرُ أنّي فتحتُ فمي ثمّ لم أعد أقوى على إطباقه. شعرت به يتشقق ثمّ يخرج من مكانه. مددت يدي أتحنّس الحقيبةً فإذا بها قد طارت كذلك العربة المحمّلة بالاغراض...» (نصرالله، ۱۹۹۰م، ص ۱۵). ترجمه: یادم می‌آید که دهان باز کرده بودم، اما دیگر توان نداشتم ببندمش. احساس کردم که شکاف خورد و سپس از جایش بیرون آمد. دستم را دراز کردم تا کیف را لمس کنم که ناگاه به هوا پرتاب شد و چرخ حمل وسایل... (نصرالله، ۱۳۹۸هـ.ش، ص ۱۳).

این جان بخشی برای سخن گفتن از ناگفته‌های جنگ داخلی لبنان متوقف بر پیکر متلاشی این مادر نیست، زیرا بانو إملى در داستان بلند «روزشمار گربه» با استفاده از فن تشخیص، زبان آدمی را به گربه‌ای وام می‌دهد تا او از ویرانی جنگی سخن گوید که برآورد حجم آن از طاقت آدمی بیرون است. حیوان بیچاره روشنایی آتش شعله‌ور و ناله و فغان آدم‌هایی را می‌شنود و باور ندارد که صبح از راه برسد: «كنتُ من مخبأى ألمح شعاعات النور وهي تلمع في الفضاء المظلم تنذر بالميزيد من الانفجارات وكنت بين الحين والآخر أسمع صراخ الناس الكبار والصغار يأتي من البناية المقابلة والتي تؤوي أولئك الأطفال اللاجئين... لم أصدق متى طلع فجر اليوم التالي، فقد ظلّت القنابل تنهمر على الأحياء والمساکن طوال الليل وارتفعت حرارة الجو بسبب حرائق اشتعلت في أكثر من جهة وتسربّ الدخان الى خياشيمي فأدرکت أنّ الحريقَ ليس بعيداً عنّا...» (نصرالله، ۱۹۹۹م، ص ۱۳۲). ترجمه: پرتو نوری را که در تاریکی هوا می‌درخشید و نشان‌دهنده انفجارهای بیشتری بود، از پناهگاهم می‌دیدم و لحظه به لحظه صدای فریاد مردمی را اعم از بزرگ و کوچک می‌شنیدم که از ساختمان روبرو همان جا که آن بچه‌های پناهنده را جا داده بود، می‌آمد... از بس در طول شب بر سر محله‌ها و خانه‌ها بمب فرو می‌بارید، باورم نمی‌شد که صبح شود. گرمای هوا به سبب آتشی‌هایی که از هر طرف شعله می‌کشید، بالا رفته بود. دود بینی‌ام را پر کرده بود. فهمیدم که شعله آتش از من دور نیست... (نصرالله، ۱۳۹۳هـ.ش، ص ۸۵).



بسیار طبیعی است که شهروندان برای در امان ماندن از آسیب‌های بمب و انفجار و حریق به پناهگاه روی کنند، هرچند گاهی پناهگاه که باید مأمن پناه‌جویان باشد، مکان مخاطره‌آمیزی خواهد شد. چنان‌که بانو املی در داستان کوتاه «نحن بخیر» از مجموعه داستانی «آسیاب گم‌شده» از انفجاری سخن می‌گوید که در پناهگاه روی داد و باعث شد تا پناه‌جویان ناگزیر به ترک آن مکان شوند: «فقد سمعنا انفجاراً تندلح فوقنا وتتسرب ألسنتها إلینا مع كثافة الدخان من خلال ثغرة انفتحت فی جدار الملجأ. ثم بدأنا نختنق وأدرکنا أننا هالکان خلال دقائق إذا لم نغادر الملجأ...» (نصرالله، ۱۹۸۵م، ص ۸۰). ترجمه: صدای انفجاری شنیدیم که ما را از روی زمین بلند کرد و به دیوار کوبید و وقتی چشمان مان را باز کردیم، دیدیم که آتش بالای سرمان شعله‌ور است و زبانه‌هایش همراه دود متراکم از لای شکافی که در دیوار پناهگاه ایجاد شده بود، سوی ما می‌آید... داشتیم خفه می‌شدیم و احساس می‌کردیم که اگر پناهگاه را ترک نکنیم، در عرض چند دقیقه هلاک می‌شویم (نصرالله، ۱۳۹۸هـ.ش: ص ۵۷).

ناگفته پیداست که چنین جنگی که حتی به سازه پناهگاه هم رحم نمی‌آورد، درصدد آواره ساختن مردمی است که در خانه و کاشانه و حتی پناهگاه‌های دیار خویش مورد تهدید قرار می‌گیرند تا دست از ماندن بشویند. در همین راستا بانو املی در داستان کوتاه «کنزها الصغیر» از مجموعه «آسیاب گم‌شده» به حکایت پرتکرار کوچ از منزل و آوارگی خانواده‌های لبنانی می‌پردازد: «انها المرة العاشرة ورّما العشرون ... لا تذكر. لقد تکررت الهجرة و بات طلوع الفجر وخبز الحياة وإذاً ماذا ینفع رصف الأرقام؟ ... إنه بیتها الجدید. عثرت علیه قبل شهرین، حین اضطرت إلى أن تقترب أكثر من قلب العاصمة و ذلك بعدما بدأت النار تلتهم حواشی بیت آخر سکنته بعد هجرة...» (نصرالله، ۱۹۸۵م، ص ۱۵۲). ترجمه: این دفعه دهم و یا شاید بیستم است... به یاد نمی‌آورد. مهاجرت را بارها تکرار کرده و مثل طلوع سپیده و نان شب شده، پس دیگر ردیف کردن ارقام چه فایده ای دارد؟ ... آن خانه جدیدش

است. دو ماه پیش وقتی مجبور شد تا به مرکز پایتخت نزدیک شود، آن را پیدا کرد. آن وقتی بود که آتش شروع نمود اطراف خانه‌های دیگری را که از بعد مهاجرت ساکنش شده بود، می‌بلعید (نصرالله، ۱۳۹۸ هـ.ش: ص ۱۰۲).

### ۳-۳- استراتژی مقاومت در نگارش داستان جنگ

تاکتیک بانو املی در نگارش داستان کوتاه جنگ، عموماً بر اساس حادثه‌پردازی است و او در همین راستا ۱۲ داستان کوتاه از ۲۳ داستان مجموعه «آسیاب‌گم شده» را به موضوع جنگ اختصاص می‌دهد. نخستین داستان با عنوان «الحصار» در توصیف خانواده‌ای روستایی در جنوب لبنان است که جنگ و تجاوزات رژیم صهیونیستی به جنوب آثار منفی بر زندگی روزمره آنان نهاده و نویسنده در آن توجه خواننده را به برج دیده‌بانی‌ای که در حومه جنوبی روستا برافراز شده، جلب می‌کند تا داستان محدودیت تردد و منع عبور روستاییان را از حومه ده تا مناطق جنگلی که هیزم خشک دارد، بیان کند. داستان دیگر مربوط به سربازی در منطقه نظامی حایل در جنوب لبنان خدمت می‌کند که تحت حاکمیت نیروهای بین‌المللی قرار دارد.

بانو املی در داستان کوتاه «نحن بخیر» با وصف صدای مهیب انفجار و اصابت گلوله توپ از دریا به ساحل و تخریب منازل و هر مکان مسقف و شکستن پنجره‌ها و سوختن بناها و کالاها و انتشار آتش و دود به ترس و وحشت حاکم بر شهروندان راه برده و شرایط فوق‌العاده بیروت را ترسیم می‌کند و خواننده را در جریان از بین رفتن کلیه امکانات مخابراتی قرار می‌دهد. او در داستان «رسالة الی آن جاکسون» به عنوان راوی - قهرمان در بیان شرایط دشوار زندگی در بیروت جنگ زده، از سرگشتگی و حیرت خویش پرده برداشته و درباره پاسخ به دوست مکاتبه‌ای‌اش می‌گوید: «من الآن سرگشته‌ام. چگونه می‌توانم پاسخ نامه آن عزیز را بدهم؟ برق محله ما قطع است ... و همباران بی‌هدف ما را در پناهگاه، جان پناه، [پشت]

سنگر خاکی و کیسه‌ها و بشکه‌های پر از شن گیر انداخته است. فرودگاه بسته است. اتومبیل‌ها بمب‌گذاری شده، برخی هم مشکوک به بمب‌گذاری‌اند... (نصرالله، ۱۳۹۸هـ.ش، ص ۱۲۹).

نویسنده در داستان «بیت لیس لها» از همین مجموعه به موضوع آوارگی خانوهای لبنانی از دو زاویه می‌نگرد و قهرمانی را برمی‌گزیند که خانه و کاشانه‌اش را در بمباران از دست داده است: «أی منذ أن وقعت علی بیتها قذیفة من عیار لا تذکره ... علی بیتها الجمیل وسط حدیقته الرائعة فی ضاحیة بیروت.» (نصرالله، ۱۹۸۵م، ۲۱۸). ترجمه: یعنی از وقتی که بمب روی خانه‌اش افتاد با کالیبری که به یاد نمی‌آورد ... روی خانه زیبایش وسط باغ باصفا در ضاحیه (نصرالله، ۱۳۹۸هـ.ش، ص ۱۴۸) و او را به خانه‌ای روان می‌سازد که دوستی از دوران دانشگاه کلید آن منزل را به او می‌دهد. آن منزلی است که صاحبانش آن را رها کرده و رفته‌اند.

به این ترتیب دو کوچ در یک داستان رخ می‌دهد تا ظرفیت سخن نویسنده را افزون کند و او بتواند در کنار رفتن برخی از شهروندان از میهن جنگ‌زده، از ماندن شهروندانی سخن گوید که در طی جنگ در شهر و دیار خویش باقی ماندند، اما نه به منظور اشغال خانه و کاشانه دیگران - چنان که از نام این داستان هم برمی‌آید: خانه‌ای که از آن او نیست- بلکه از آن رو که به ضرورت قساوت یک جنگ تمام عیار، سبک زندگی خود را تغییر داده‌اند تا بتوانند دوام بیاورند. بانو املی به همین سبب، حوادث گوناگونی را در داستان‌های مختلف درباره چگونگی دوام آوردن شهروندان لبنانی در شرایط آن جنگ دشوار و فرسایشی تعریف می‌کند.

به نظر می‌رسد بانو املی با ایده دوام آوردن شهروندان لبنانی در شرایط دشوار جنگ، موقعیت‌هایی را در داستان‌های خود ایجاد کرده تا قهرمان(های) داستان راه تاب آوردن را در شرایطی که رفته رفته دشوارتر هم می‌شود، بیابند. از همین رو شخصیت‌های داستان کوتاه «الرصاصه تکتب القصة» از مجموعه «توشه روزانه ما» که در معرض گلوله‌های تک تیرانداز قرار دارند، برای حفظ جان خود به اتاق دیگری

در ساختمان پناه می‌برند. چنان که راوی تعریف می‌کند: «انحشرنا جميعنا صباح اليوم التالي وباكرا جداً جداً في ملجأ آخر ... غرفة محاطة بثلاثة جدران ومفتوحة على جهة واحدة داخلية. كان هذا أفضل الموجود... ونحن في اليوم الثالث... بعض الجيران فضلن البقاء في منزلي الواقع في الطبقة الأولى خصوصاً السيدة الحامل والتي أتعبها القفز في اليوم السابق ذلك لأن الملجأ الجديد الذي اخترناه يقع بجوار غرفة الحمام...» (نصرالله، ۱۹۹۰م، ص ۶۱). ترجمه: همه صبح روز بعد خیلی خیلی زود، در پناهگاهی دیگر جمع شدیم ... اتاقی محدود به سه دیوار که به یک طرف - سمت داخل- باز بود. این بهترین چیز موجود بود... و ما در روز سوم بودیم. برخی از همسایه‌ها ترجیح دادند در منزل من واقع در طبقه اول بمانند، بویژه بانوی باردار و آن که روز گذشته جهش اذیتش کرده بود. این از آن رو بود که پناهگاه نویی که ما انتخاب کرده بودیم، کنار دستشویی بود (نصرالله، ۱۳۹۸هـ.ش: ص ۴۶).

نویسنده استراتژی داستان‌های جنگ خود را بر شخصیت‌پردازی می‌نهد. از همین رو داستان کوتاه «البحث عن رنده» را با ماندن بانویی آغاز می‌کند که برخلاف شرایط دشوار زندگی در بیروت بر اثر تجاوز نظامیان صهیونیست به لبنان و حمله کشتی‌های توپدار رژیم صهیونیستی به غرب بیروت، پیشنهاد همسرش را برای مهاجرت از کشور و اقامت در فرانسه نمی‌پذیرد. این داستان که آخرین داستان از مجموعه آسیاب گم‌شده نیز هست، ضمن بیان شرایط دشوار زندگی شهروندانی که قرار را بر فرار ترجیح دادند، انتظاری را به طول ۱۲ داستان کوتاه جنگ برمی‌آورد و نویسنده صریحاً از نظامیان صهیونیست که درصد اجرای طرح زمین سوخته در لبنان بودند، نام برده و می‌گوید: «... فقد انقضت أربعة أشهر على اجتياح القوات الإسرائيلية لبنان وما يقارب الشهرين على اجتياح تلك القوات الجزء الغربي من العاصمة...» (نصرالله، ۱۹۸۵هـ.ش، ص ۲۵۶). ترجمه: چهار ماه از تجاوز نیروهای اسرائیل به لبنان می‌گذشت و حدود دو ماه بود که آنان به بخش غربی پایتخت تجاوز کرده بودند. (نصرالله، ۱۳۹۸هـ.ش: ص ۱۷۴)

بانو إملى ۶ داستان را در مجموعه «خبزنا الیومی» ذیل عنوان «تسجیل القصف المباشر بالكلمات» قرار داده و در آن‌ها به زوایای مختلف فاجعه جنگ داخلی لبنان و «تجاوز رژیم صهیونیستی پرداخته که در ۱۹۸۲م صورت گرفت» (ر.ک: نصرالله، ۲۰۰۶م، ص ۲۴۱). او در این داستان‌ها درصد بر آمده تا ژرفای فاجعه‌ای را بیان کند که زندگی شهروندان غیرنظامی را تهدید کرده و افراد بسیاری را به کام مرگ فرستاد. هرچند نظامیان شورشی سعد حداد در طول جنگ داخلی لبنان طی عملیات نظامی با حمایت رژیم صهیونیستی به گسترش درگیری دامن زدند، اما تردیدی نیست که منظور بانو إملى از کاربرد واژه «قصف» حمله نظامیان صهیونیست بوده و او با بکارگیری این واژه اشاره‌ای دقیق به بمباران هوایی جنگنده‌های رژیم صهیونیستی دارد که «عملیات نظامی خود را از بمباران بیروت آغاز کردند تا زیرساخت‌های لبنان را از میان ببرند. سپس با تجاوز نیروهای زمینی به مرزهای جنوبی تا شهر صیدا به پیشروی ادامه دادند» (حطیط، ۲۰۰۴م، ص ۴۶-۴۷).

تردیدی نیست، آن‌چه که بانو إملى نصرالله را تشویق نمود تا درباره صورت‌های مختلف ایستادگی مردم در شرایط طاقت‌فرسای جنگی فرسایشی سخن گوید که به تجاوز دشمن ددمنش صهیونیست نیز انجامید، امیدش به آینده و فرج پس از شدت بود. از همین رو، وی در پایان رمان «تلك الذکریات» فصل نویی می‌گشاید که شامل سروده‌های اوست و در آن آشکارا از امیدش به آینده سخن رانده، می‌گوید: «هذا الصباح مددنا أیدینا إلى الرف المنسي/ وأنزلنا حَبْنَا دعونا ليقیم معنا/ ویأكل علی مائدتنا/ وحبنا کان له هذا الصباح/ طعم الملح فوق الشواطئ الذهبیة/ ذکرنی بأن لنا معاً بقیة أيام/ لن یستطیعوا أن یسرقوها منّا» (نصرالله، ۱۹۸۶م : ص ۲۲۸). ترجمه: در این صبحگاه دست‌های مان را سوی طاقچه فراموش شده، دراز کردیم/ عشق مان را پایین کشیدیم و از آن دعوت کردیم تا با ما باشد/ غذا بر سفره مان میل کند/ عشق ما این سحرگاه/ مزه‌ی نمک سواحل طلایی را داشت/ به من یادآوری کرد که باقی ایام را با ما می‌ماند/ نتوانستند آن را از ما بدزدند (نصرالله، ۱۳۹۳هـ.ش، ص ۱۷۷).

شایان ذکر است که امید به آینده در سراسر رمان «آن خاطره‌ها» پراکنده شده و هر قدر که داستان پیش می‌رود، راوی- قهرمان بذر امید را بر بستر سخن می‌افشاند. از همین رو «مها» وقتی در مسیر خود به منطقهٔ روزه بیروت می‌رسد، کنار بساط دست‌فروشان می‌ایستد و به فکر فرو می‌رود و درباره توان مواجهه آدمی می‌اندیشد: «فَكَّرْتُ أَنَّ الْإِنْسَانَ الْقَوِيَّ الْجَبَّارَ الْإِنْسَانَ الَّذِي لَا تَقْهَرُهُ الشَّدَائِدُ مَوْجُودٌ هُنَا، فَوْقَ هَذِهِ الْبُقْعَةِ مِنَ الْأَرْضِ. إِنَّهُ مَزْرُوعٌ فِي أَعْمَاقِ التُّرْبَةِ مِثْلَ أَشْجَارِ السَّنَدِيَانِ وَالْأَرْزِ فِي الْجَبَلِ. هَذَا الْإِنْسَانُ لَمْ تَقْتُلْهُ الْحَرْبُ وَلَنْ تَسْتَطِيعَ آيَّةُ قُوَّةٍ أَنْ تَمْحُو اسْمَهُ مِنَ سَفَرِ الْوُجُودِ» (نصرالله، ۱۹۸۶م، ص ۹۶). ترجمه: به این فکر کردم که انسان قوی و توانمند که سختی‌ها بر وی چیره نمی‌شوند، این‌جاست. بر این تکه از زمین. او مانند درختان بلوط و سدر ارتفاعات در اعماق خاک ریشه دوانده است. جنگ این آدم را نکشت و هیچ قدرتی نمی‌تواند نام او را از صفحه روزگار محو کند (نصرالله، ۱۳۹۳هـ.ش، ص ۷۹).

«مها» در جای دیگر نیز از پایداریِ آدمی در دشواری‌ها سخن رانده و باور نویسنده داستان را درباره شکست‌ناپذیر بودن انسان در برابر مشکلات برملا کرده و او را موجی می‌شمرد که در مسیرش صخره را می‌کاود تا راهی بگشاید و به مسیرش ادامه دهد: «أَنَا عَشْتُ لِحِظَاتِ الْقَلْقِ وَلَمْ أَجِدْ حَتَّى الْآنَ الْأَسْلُوبَ الْمَلَائِمَ لِتَسْجِيلِهَا. أَقُولُ لَكَ شَيْئًا وَاحِدًا يَا حَنَّانُ: الْإِنْسَانُ مَخْلُوقٌ عَجِيبٌ لَا يُقْهَرُ وَلَا حُدَّ لِطَاقَاتِهِ، تَحَاوَلِينَ أَنْ تَخْتَمِيَ عَلَيْهِ مِنْ زَاوِيَةٍ مَا فَادَا بِهِ يَتَفَجَّرُ فِي عِدَّةِ زَوَايَا. إِنَّ قَطْرَةَ الْمَاءِ الْبَسِيطَةِ الضَّعِيفَةِ تُشَبِّهُ الْإِنْسَانَ. مِثْلُهُ تَطَلَّ تَحَاوَلِ الْوُصُولِ وَمِثْلُهُ تَجِدُ دَائِمًا الطَّرِيقَ حَتَّى وَلَوْ اعْتَرَضَتْهَا جِدْرَانُ الصَّخُورِ» (نصرالله، ۱۹۸۶م، ص ۱۷۶). ترجمه: من با لحظه‌هایی اضطراب‌زا زیستم، اما تاکنون روشی مناسب ثبتش پیدا نکردم. حنان! به تو یک چیز می‌گویم، آدمی موجود شگفتی است. مغلوب نمی‌شود و حدی برای توانش وجود ندارد. می‌کوشی او را در گوشه‌ای محدود کنی، اما ناگاه از چند زاویه فوران می‌کند. آدمی مثل قطرات آب ساده و سست است. مانند آن در تلاش برای

رسیدن است و همواره مانندش راه را می‌یابد، اگر چه دیواره‌های صخره‌ای مانعش شوند (نصرالله، ۱۳۹۳ هـ.ش، ص ۱۴۲).

به نظر می‌رسد، امیدواری چنان در بانو املی نهادینه شده که او در داستان کوتاه «نافذة» از مجموعه آسیاب گم‌شده، تاب‌آوری قهرمان خردسال داستانش را در ایام جنگ، با کشیدن پنجره‌ای بر دیوار سیمانی پناهگاهی که اغلب با خانواده در آن بسر می‌برد، نشان می‌دهد. رنا قهرمان خردسال این داستان در سال‌های جنگ داخلی متولد شد و از آسیب جنگ در امان نماند. صدای انفجار بمب و موشک قدرت سخن گفتنش را ستاند و از فضای آزاد کوه و دشت تنها تصاویری را دیده که در آلبوم خانوادگی موجود بود و تنها تجربه رفت و آمدش در طول سال‌های عمرش مسافت منزل تا پناهگاه بوده، اما با آن که شرایط دشوار و تنگنای مکان پناهگاه و دیوارهای خشک و سنگی آن صبرش را لبریز می‌کند، دست به قلمو می‌برد و بر دیوار پناهگاه پنجره‌ای می‌کشد تا نیاز خود را به آزادی و نور بیان دارد (نصرالله، ۱۹۸۵ م، ص ۲۳۳).

باید دانست که امیدواری بانو املی با ابتهالی دیرپا در وی قوام یافته و از این رو قهرمان داستان در «نحن بخیر» از مجموعه «آسیاب گم‌شده» و می‌گوید: «هذا كل ما بقي لنا، نحن المقيمین هنا فی هذا القلب النابض المعذب من الكون، هذا كل ما بقي: الابتهاال والصلاة» (نصرالله، ۱۹۸۵ م، ص ۷۶). ترجمه: این تمام چیزی است که برای ما مانده، مایی که این‌جا ساکنیم، در این قلب تپنده غرق در عذاب بودن. این تمام چیزی است که باقی مانده: زمزمه ابتهال و دعا (نصرالله، ۱۳۹۸ هـ.ش، ص ۵۴). بانو املی با همین ابتهال معهود خویش است که در داستان کوتاه «بیت لیس لها» از مجموعه «آسیاب گم‌شده» پرسش‌های بسیاری را بر زبان قهرمان داستان می‌راند و سرانجام انتظاری در وی می‌آفریند که پاسخ پرسش‌هایش از جنوب کشور در رسد. از همین رو می‌گوید: «من أين تأتي تلك الأجوبة؟ أمن جهة الغرب؟ ... حيث ترتقي البحر سفن حربيّة تلفظ النار والدمار؟ أم من الشمال، حيث تهب

الرياح الشماليَّة الصّاعقة فتخترق مسام جسمها جارحة كحدِّ السكين؟ أمّن الشرق حيث تشتعل الجبهات وتلعلع أصداء القصف المدفعيّ و يزغرد الرصاص يخطّ في الفضا بالأحمر والأخضر والأصفر الأسماء المرشّحة للسقوط ... للموت؟ أم من الجنوب؟ من الجنوب؟ ... « (نصرالله، ۱۹۸۵م، ص ۲۲۴). ترجمه: آن پاسخ‌ها از کجا می‌آیند؟ از سمت غرب؟ ... آن جا که کشتی‌های جنگی بر فراز دریا آتش و ویرانی بیرون می‌دهند، یا از شمال؟ آن جا که بادهای سرد شمال می‌وزند و سلول‌های بدنش را مانند زخم زدن نوک چاقو می‌شکافند... یا از شرق؟ آن جا که جبهه‌ها شعله‌ورند و انعکاس مہاران توپخانه زوزه می‌کشد و گلوله‌ها کل می‌کشند و نام‌های کانديد از پای افتادن و مرگ را در فضا با خطوط سرخ و سبز و زرد می‌نویسند؟ یا از جنوب؟ از جنوب؟ (نصرالله، ۱۳۹۸هـ.ش: ص ۱۵۲).

بی گمان انتظار رسیدن پاسخ از جنوب انتظار بعیدی نبود و بانو إملى با ایمان به تاب آوردن و ماندن در وطن، فصل نویی را که روی ابتهال آن به پایداری است، در ادبیات جنگ خویش گشود، زیرا انسان در اندیشهٔ او دارای نهادی الهی است. پس او باید آن را از پلیدی و پلشتی ایمن دارد تا انسانیتش در امان بماند. از این رو ستیز با پلیدی تا سرحد جنگ و دست شستن از جان مشروع می‌گردد و بانو إملى در فصل «أتون» از مجموعهٔ «آن خاطره‌ها» چنین جان‌باخته‌ای را «شهید» می‌نامد: «... شاب سقط في ساحة القتال/ والرجال يحملونه فوق الأكف/ وفوق نعشه يزغرد الرصاص:/ شهيد.» (نصرالله، ۱۹۸۶م، ص ۲۰۷-۲۰۹). ترجمه: جوانی در میدان نبرد بر زمین افتاد/ و مردان او را روی دست بر می‌گیرند/ و گلوله‌ها بر فراز نعشش کل می‌کشند: شهید (نصرالله، ۱۳۹۳هـ.ش، ص ۱۶۶).

«شهید» از دیدگاه بانو إملى اسوهٔ شجاعتی است که ملت لبنان آن را می‌جویند و با ارادهٔ زیستن، در جنگی نابرابر به رویارویی با دشمنانی می‌پردازند که از درون تیشه به ریشه‌اش می‌زنند و آینده خود را در سلطه اسرائیل بر ملت می‌بینند (همان، فصل ۱۷: ذیل ۵). به همین سبب، او در طول رمان «آن خاطره‌ها» جنایات



متنوع شبه نظامیان مورد حمایت رژیم صهیونیستی را در لبنان توصیف کرده و روزهای جنگ داخلی را «ایام الشیطان» می‌نامد (همان، ص ۲۲۶).

بانو املی با آگاهی از عمق فاجعه جنگ، از آخرین امید هستی‌بخش یاد می‌کند و همین امید بی‌پایان او را برمی‌انگیزد تا درباره ایستادگی شهروندان جنگ‌زده در ژرفای ستیزی ویرانگر سخن گوید. پس در صبحگاهی که دژخیم جنگ از ریختن خون دست برداشته، «مها» پنجره‌ها را می‌گشاید و «حنان» را می‌خواند تا آن لحظات را دریابد: «فتحت النوافذ جميعها ودعوت حنان لتأمل تلك اللحظات الإلهية من الصباح الجديد وتتأمل الحجاب الظاهر من بحر بيروت... هذا البحر الذي لا يملّ مداعبة الرمال في أيام الحرب كما في أيام السلم» (نصرالله، ۱۹۸۶م، ص ۱۶۲). ترجمه: همه پنجره‌ها را باز کردم و حنان را خواندم تا آن لحظات الهی صبح نو را بنگرد و مه نمایان افق مدیترانه را تماشا کند. مدیترانه‌ای که چه در ایام جنگ و چه در ایام صلح از بازی با شن‌های ساحل خسته نمی‌شود (نصرالله، ۱۳۹۳هـ.ش، ص ۱۳۱).

## نتیجه‌گیری

بانو املی ضمن اعلام باور استراتژیک خود در محکومیت منطق جنگ به نگارش داستان جنگ روی نموده و آن را کنشی در راستای پندآموزی می‌داند. او حادثه جنگ جهانی دوم را دستمایه سخن از جنگ و پیامدهای آن قرار داده تا از کمبود ارزاق در زمان جنگ، شیوع بیماری و فقر و مهاجرت مردم، بویژه نسل جوان به غربت سخن گوید و با پرداختن به موضوع مهاجرت گروهی از شخصیت‌های داستان‌هایش را پدید آورد.

وی در داستان‌های خود از اداره کنندگان جنگ داخلی یاد کرده و اتاق فکر جنگ داخلی لبنان را در بازار اسلحه و زرادخانه‌ی غرب می‌یابد و آنان را متحدان رژیم صهیونیستی در تجاوز به لبنان می‌شمرد و جنگ داخلی لبنان را بستر مناسب

شکل‌گیری تروریسم در کشور دانسته و در همین راستا از حادثه ترور پدر روان‌شاد خود سخن می‌گوید.

نویسنده جنگ داخلی را باعث آوارگی مردم شمرده و پدیده ترور را در خدمت کوچ دادن اجباری مردم می‌شمرد و با استفاده از تاکتیک حادثه‌پردازی از تغییر سبک زندگی مردم جنگ زده در راستای ایستادگی در شرایط دشوار جنگ سخن می‌گوید و با استراتژی شخصیت‌پردازی بویژه در رمان تلک الذکریات ابتهال شخصیت داستان را دستمایه امیدواری به آینده قرار داده و با اعتماد بدان، راوی پایداری مردمی در شرایط دشوار جنگ داخلی لبنان و تجاوزات رژیم صهیونیستی به جنوب کشور می‌گردد. در واقع بانو املی نصرالله راوی دگرذیسی جنگی گردیده است که هندسه بدحجمش در داستان‌های او نمودار گشت. همان که به اشغال بیروت و تجاوز نظامیان صهیونیست به لبنان کشیده شد. پس نویسنده با پرداختن به حادثه ناگوار جنگ داخلی بن مایه پایداری را که باعث ناکامی چشمداشت‌های رژیم صهیونیستی در لبنان شد، در ادبیات جنگ خویش برملا نمود.

### کتابنامه عربی

۱. حطیط، أمین محمد، (۲۰۰۴م)، «صراع علی ارض لبنان»، بیروت، دار الأمير.
۲. زیدان، جوزیف، (۱۹۹۹م)، «مصادر الأدب النسائي في العالم العربي الحديث»، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
۳. شعبان، بثينة، (۱۹۹۹م)، «۱۰۰ عام من الرواية النسائية العربية»، بیروت، دار الآداب.
۴. صیداوی، رفیف رضا، (۲۰۰۳م)، «النظرة الروائية إلى الحرب اللبنانية»، بیروت، الفارابي.
۵. ضیف، شوقی، (۱۹۶۰م)، «العصر الجاهلي»، القاهرة، دارالمعارف.
۶. العید، یمنی، (۱۹۹۳م)، «الكتابة تحوّل في التحوّل»، بیروت، دار الآداب.

۷. محمدی فرد، طاهره، (۱۳۹۲هـ.ش)، «مقارنه بين املی نصرالله و سيمين دانشور في النظرة لـ الأنا و الآخر من خلال روايتي تلك الذكريات و سوشون»، لبنان، مجلّة الدراسات الأدبيّة، شماره پياپی ۸۲، ۸۳ و ۸۴.
۸. نصرالله، املی، (۱۹۸۶م)، «تلك الذكريات»، بيروت، نوفل.
۹. .... ، ..... ، (۲۰۰۰م)، «الجمرالغافي»، بيروت، نوفل.
۱۰. .... ، ..... ، (۱۹۹۹م)، «يوميات هر»، بيروت، دارالكتاب العالمي.
۱۱. .... ، ..... ، (۱۹۸۴م)، «الاقلاع عكس الزمن»، بيروت، نوفل.
۱۲. .... ، ..... ، (۱۹۸۵م)، «الطاحونة الضائعة»، بيروت، نوفل.
۱۳. .... ، ..... ، (۱۹۹۰م)، «خبزنا اليومي»، بيروت، نوفل.
۱۴. نصرالله، شكري، (۲۰۰۶م)، «تاريخ لبنان واللبنانيين- نظرة إلى الورا»، بيروت، شركة المطبوعات للتوزيع والنشر.

## کتابنامه فارسی

۱. روشنفکر، اکرم، (۱۳۹۳هـ.ش)، «زن در ادبیات داستانی لبنان - با نگاهی به مجموعه آثار املی نصرالله»، رشت، کتیبه گیل.
۲. میرعابدینی، حسن، (۱۳۸۶هـ.ش)، «صدسال داستان نویسی در ایران»، تهران، چشمه، چهارم.
۳. نصرالله، املی، (۱۳۹۹هـ.ش)، «پرواز برعکس عقربه زمان»، ترجمه اکرم روشنفکر، رشت، کادوسان.
۴. .... ، ..... ، (۱۳۹۴هـ.ش)، «آتش پنهان»، ترجمه اکرم روشنفکر، رشت، کتیبه گیل.
۵. .... ، ..... ، (۱۳۹۳هـ.ش)، «روزشمار گریه»، ترجمه اکرم روشنفکر، رشت، کتیبه گیل.
۶. .... ، ..... ، (۱۳۹۳هـ.ش)، «آن خاطره‌ها»، ترجمه اکرم روشنفکر، رشت، کتیبه گیل.

۷. ....، .....، (۱۳۹۸ هـ.ش)، «آسیاب گم شده»، ترجمه اکرم روشنفکر، رشت، کادوسان.
۸. ....، .....، (۱۳۹۸ هـ.ش)، «توشه روزانه ما»، ترجمه اکرم روشنفکر، رشت، کادوسان.

## سایت

نشريه الكتروني الآداب: ۱۳۹۹/۱۰/۱۰، info@al-adab.com